



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۱

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از انقلابیون حاضر در میدان مبارزه مسلحانه با ایادی رژیم طاغوت

۲۲ بهمن شربت و شیرینی مردم صبحانه‌مان شده بود!

علیرضا محمدی
از روز ۱۹ تا ۲۲ ماه بهمن ۱۳۵۷، درگیری‌های مسلحانه متعددی در تهران بین انقلابیون و ایادی رژیم پهلوی رخ داد که در واقع آخرین گلوله‌ها را به پیکر نیمه‌جان این رژیم وارد می‌کرد. آن روزها مملو از خاطراتی هستند که هنوز مرورشان برای حاضران در صحنه، احساساتی زیبا و عمیق را بر می‌انگیزند.
عبدالله نوری پور یکی از انقلابی‌های حاضر در واقعه درگیری با نیروهای گارد شاهنشاهی و دفاع از همافران در برابر این نیروهاست که در گفت‌وگو با ایسان مروری بر خاطرات چند روز پایانی منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی خواهیم داشت.
■■■■

چطور و از چه زمانی وارد فعالیت‌های انقلابی شدید؟

انقلاب متعلق به خود مردم بود. یعنی اغلب خانواده‌های مذهبی چه والدین شان یا فرزندان و جوان‌هایشان، خود به خود جذب نهضت اسلامی امام خمینی (ره) می‌شدند. من خودم که در یک خانواده مذهبی پرورش یافته بودم، از همان نوجوانی فعالیت سیاسی داشتم. حتی از دبیرستان به خاطر آنچه «خلال سیاسی» می‌گفتند اخراج شدم. بعد هم که سال ۵۶ از سربازی فرار کردم، نمی‌خواستیم زیر پرچم پهلوی‌ها خدمت کنیم. مدتی در دره کشیدم تا اینکه به مکه مکرمه رفتم و در یک شرکت ایرانی نصب ژنراتورهای برقی مشغول به کار شدم. در منطقه «مقام ابراهیم» شب‌ها بیوته می‌کردم. یک روز به طور اتفاقی شهید مفتح را آنجا ملاقات کردم. ایشان من را با چند مبارز لبنانی آشنا کردند. از طریق آنها نیز از راه و رسم مبارزه با صهیونیسم و استعمار جهانی با خبر شدم. بعد از استعفا‌ی هویدا و وقایع انقلاب مثل آتش‌سوزی سینما رکس ایپان... که تند و تند رخ می‌دادند و خبرش به ما می‌رسید، با صلاح و مشورت دوستان لبنانی‌ام به ایران برگشتم و به ادامه مبارزات انقلابی پرداختم.

شما سرباز فراری بودید، در برگشت‌تان مشکلی پیش نیامد؟

وضع مملکت کمی از دست‌آیدی رژیم خارج شده بود. من هم سعی می‌کردم محتاط باشم. تا یک مدتی این طرف و آن طرف در همان شرکت نصب ژنراتورهای برقی کار می‌کردم. بعد از کشتن ۱۷ شهریور ۵۷ که نظاره‌های مردمی سازمان یافته‌تر شد و به همین منوال کشتارها نیز خوین‌تر انجام می‌شد، شرکت ما مسئول نصب ۱۱ دستگاه آسانسور پیشرفته در آسمانخراش ۳۳ طبقه خیابان سمیه متعلق به هژبر بزانی بود. شرکت ما مسئول نظارت اسرائیلی‌ها و تکنسین‌های فرانسوی اسکاتلندی و آفریقای جنوبی پروژه‌هایش را انجام می‌داد. (این ساختمان اکنون بانک مرکزی صادرات ایران شده‌است). آنجا فرصتی پیش می‌آمد به پشت‌پام می‌رفتم و زاغ‌سیاه سفارت آمریکا را که درست زیر پام قرار داشت، چوب می‌زدم.

انقلابی‌ها می‌رساندید؟

بله کمی قبل از پیروزی انقلاب، قفلان این عرصه یک‌جور تیم‌هایی را به‌شکل مخفیانه و غیررسمی تشکیل داده بودند. کمیته‌های انقلاب اسلامی بعدها از اعضای همین تیم‌ها و از انقلابیون فعال تشکیل شدند. ما در مسجد امام جواد(ع) تهران نو فعالیت می‌کردیم. حاج‌آقا محبی از انقلابیون شناخته شده محله ما بود. من اخبار سفارت



عبدالله نوری پور در جریان مبارزه با رژیم پهلوی

پیروزی (امروزی) در اصلی ستاد نیروی هوایی را مورد تهاجم قرار داده و با مقاومت جانانه مردمی و همافران روبه‌رو شده‌اند. بنابراین قصد دارند از طریق تهران نوبنیز وارد عمل شوند.

بین شما و مأموران رژیم درگیری هم پیش آمد؟

آن شب یکی از همافران راروی ترک موتورم داشتم و طول خیابان تهران نواز ایستگاه حسینی تا میدان امام حسین (علیه‌السلام) را بالا و پایین می‌کردیم. این رفت‌وآمدهای مادر طول خیابان ناصف شب ادامه داشت و تمام فرعی‌های منتهی به تهران نورا دیدهبانی کردیم. نیمه شب متوجه شدم گاردی‌ها یک واحد تاکت چیفتن را نیز وارد عمل کردند و از طریق میدان امام حسین(ع) به سمت مواضع مادر حال پیشروی هستند ولی اولین تاکت در ورودی زیر پل میدان گزیر کرده‌است. سریع برگشتم به مسجد و مواضع را به سایر انقلابی‌ها اطلاع دادم. اینجا صفر خلیان از من خواست که موتور را در داخل کوچه مخفی کنم و خودم بروم بالای پشت بام بانک ملی مشرف به خیابان در اصلی ستاد و پشت سنگری که آن بالا تعبیه کرده بودند قرار بگیرم، در عین حال یک قبضه ژرژ با چند خشاب پر نیز در اختیارم گذاشتند تا از آن بالا هر گونه تعرضی را پاسخ داده و رزمنده‌های دیگر را که در خیابان موضع گرفته بودند، پشتیبانی کنم. من تا صبح روز بیستم آن بالا ماندم و چندین بار هم از طرف کوچه‌های فرعی مقابل و سمت چپم مورد هدف قرار گرفتم که هر بار با رگبار متقابل من، آنتشان خاموش می‌شد و بچه‌های خیابان به تعقیب



عبدالله نوری پور در جریان مبارزه با رژیم پهلوی

درگیری‌های پیوسته و مبارزه با نیروهای رژیم پهلوی



تیرانداز مهاجم می‌پرداختند. اینجا یک اتفاق جالبی افتاد. نماز صبح را که در همان سنگر پشت بام می‌خواندم، دیدم از پشت سرم سایه عجیبی به سنگر من نزدیک می‌شود، سریع کلت کم‌ری‌ام را کشیدم، غلتیدم و با منظره‌باور نکردنی مواجه شدم. خانم چادری سینی به دستی روبه‌رویم خشکش زده بود. ایشان گفت: «هن مادر همایونم، گفته بودی تو از سر شب تا حالا چیزی نخوردی. برات کمد صبحانه آوردم.» همایون یکی از رفقای مسجدی من بود که در خیابان سنگر گرفته بود. خانه‌شان هم درست پشت بانک و مغازه آهن فروشی بود که من کمد پشت‌بامشان موضع گرفته بودم. همایون از داخل حیاط خانه تردبان بلندی گذاشته بود که مادرش هم از طریق آن بالا آمده بود. حسایی شرمنده این مادر فاکاز و مهربان شده بودم.

این خاطره‌ای که گفتید مربوط به روز ۲۰ بهمن می‌شد؟

بله، روز بعدش در بیست و یکم بهمن ماه درگیری‌ها شدیدتر از قبل شد. در این روز حکومت نظامی هم اعلام شده بود. تاکنی که دیشب دیدم بودم زیر گنر میدان امام حسین(ع) منهدم شده و راه هر گونه نفوذ زرهی زمینی به طرف کمیته ما و ستاد نیروی هوایی را بسته بود. فرماندهان میدانی همافران پیش‌بینی می‌کردند که داخل بعدی لشکر گارد به وسیله هلیکوپترهای کبری خواهد بود. حدسشان درست بود. حدود ساعت ۲بعد از ظهر صدای هلیکوپترها به گوشمان رسید. یک سروان سراسراغم آمد و گفت: «برای اینکه هلیکوپترها را از اهدافشان منحرف کنیم

خود طریق نیستی و فرار کردند.

از روز ۲۲ بهمن چه خاطراتی دارید؟

من تا صبح روز ۲۲ بهمن ۵۷ در همان سنگر پاسداری‌ام بودم. با‌اعلام بی‌طرفی ستاد مشترک از ترش و پیروزی انقلاب، مردم به کوچه و کوچه خیابان‌ها ریختند. مردم از شادی و شغف پیروزی انقلاب اسلامی سر از پانمی‌شناختند و فرزندان انقلاب خودشان را به آغوش می‌کشیدند و به سر و رویشان بوسه می‌زدند و حلقه‌های گل به گردنشان می‌انداختند. شیر و شیرینی در خیابان صبحانه ما شده بود و اشک‌های بی‌ریا و شعار انگیز «در بهار آزادی جای شهدا خالی...».



گفت‌وگو

خاطرات انقلابی سردار محمد کوثری در گفت‌وگو با «جوان»

از سربازی سپاه‌ترویج

تاسرداری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

■ غلامحسین بهبودی

محمداسماعیل کوثری آخرین فرمانده لشکر خط‌شکن محمد رسول‌الله(ص) در دفاع مقدس از رزمندگان و فرماندهان شناخته شده جنگ تحمیلی است. اما شاید کمتر کسی بداند که کوثری در جریان پیروزی نهضت اسلامی حضرت امام خمینی(ره) جزو انقلابیون پسر کار بود و در کنار شهید محمد پروجردی و گروه توحیدی صنف به فعالیت‌های مسلحانه علیه رژیم طاغوت می‌پرداخت. در آستانه ۲۲ بهمن ماه سالروز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، گفت‌وگوی ما با این رزمنده و انقلابی پیشکسوت را در قالب روایت زیر پیش‌رو دارید.

■ انصراف از دانشگاه

من سنال ۲۴ در تهران متولد شدم. خانه‌مان در منطقه دولاب قرار داشت. در خیابان شکوفه زندگی می‌کردیم و اتفاقاً خانواده شهید اصغر وصالی فرمانده گروه دستمال‌سرخ‌ها هم در نزدیکی خانه ما در اطلس مدنی. آقا عبدالله بسیم‌الله. تا من موتور کشیدم، غلتیدم و با منظره‌باور نکردنی مواجه شدم. خانم چادری سینی به دستی روبه‌رویم خشکش زده بود. ایشان گفت: «هن مادر همایونم، گفته بودی تو از سر شب تا حالا چیزی نخوردی. برات کمد صبحانه آوردم.» همایون یکی از رفقای مسجدی من بود که در خیابان سنگر گرفته بود. خانه‌شان هم درست پشت بانک و مغازه آهن فروشی بود که من کمد پشت‌بامشان موضع گرفته بودم. همایون از داخل حیاط خانه تردبان بلندی گذاشته بود که مادرش هم از طریق آن جا به می‌کرد. البته من آن موقع نمی‌دانستم که ایشان پدر شهید وصالی هستند.

سال ۵۴ در دانشگاه تهران قبول شدم. قبش تصور خاصی از محیط دانشگاه نداشتم، اما بعد از ورود به آنجا دیدم متأسفانه محیط دانشگاه دچار ناهنجاری‌هایی است که با تربیت مذهبی و اسلامی ما جور در نمی‌آید.



عبدالله نوری پور در جریان مبارزه با رژیم پهلوی

لذا از ادامه تحصیل انصراف دادم و ۲۲ اردیبهشت ۵۵ به خدمت سربازی رفتم. حاضر در میان نظامیان نیروی هوایی را به سپاه ترویج آبادانی می‌فرستادند. من هم در همین سپاه ترویج مشغول به خدمت شدم.

■ توحیدی صف

از زمانی که قصد ورود به فعالیت‌های سیاسی داشتم، دوستان و آشنایان گروه‌های زیادی را به من معرفی می‌کردند. اما همیشه دنبال گروهی بودم که پیرو اسلام ناب محمدی باشد. نهایتاً توانستم چنین جوی را در گروه توحیدی صف که افرادی چون شهید محمد پروجردی در آن حضور داشتند، پیدا کنم. توحیدی صف یک گروه مسلحانه بود. ما حتی در سال ۵۷ به قم رفتیم و از آنجا سلاح‌هایی چون کلت را به تهران آوردیم. یادم است با سراهی‌ها که یادم است تعدادی از آنها را گرفتیم و انقلابیون قرار می‌دادیم. حتی طرح ترور یکسری از عوامل رژیم را چیده بودیم که سرعت تحولات انقلاب فرصت عملی شدن این طرح‌ها را نداد. ما آن روزها در خیابانی درگیری‌ها و اتفاقات ورود داشتیم اما چون روزشکار بودم، آمادگی جسمانی‌ام باعث

جدول

		۹		۶	
		۳		۲	
					۸
				۱	۷
		۹		۸	
				۳	
		۷		۸	
				۱	۹
		۸			

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌رسته فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۰۲۴

۷	۸	۳	۵	۱	۷	۵	۸	۷	۸
۵	۱	۷	۵	۸	۵	۸	۵	۸	۷
۵	۵	۸	۵	۷	۸	۳	۷	۱	۷
۵	۷	۱	۸	۳	۸	۵	۷	۱	۷
۸	۳	۱	۷	۵	۷	۵	۸	۵	۸
۳	۸	۵	۷	۱	۵	۷	۱	۸	۳
۱	۷	۵	۸	۳	۵	۷	۱	۸	۳

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

از راست به چپ

۱- راهکار مناسبی برای این روزهای اقتصاد کشور و شرایط تحریم‌های بی‌سابقه‌ای که به کشورمان تحمیل شده است ۲- چقدر پخته – از واجبات نماز – تکرار حرفی ۳- شهر پینوکیو – از خصلت‌های شیطانی است – طرف مسی بزگ – خانه شعری ۴- گمراهی – سنگ بیابان – درخت بی‌ثمر – زیانبار است و می‌بافند ۵- رب‌النوع عشق‌رومی‌ها- مردن بر اثر حادثه – عروس تا نگردد چهره نگشاید ۶- آب تنی – مترادف فراوان – درست و صحیح ۷- اسم آذری – مکافات – از روش‌های طلب سنتی – ضمیر انگلیسی ۸- پوست گران – آموختنی طالب فیض – شمیه ۹- عامل وراثت – خداقافلی – نهنگ – درخت انگور ۱۰- ورزش تمر کز حواس – تیرپیکاندار – پدر بزرگ ۱۱- ورزشی با توپ بیضی – در بازار بورس بجویید – از تأسیسات اتمی کشور ۱۲- شعله آتش – پسوند شباهت – همراه شاهزاده‌رمان مارک تواین – میوه درخت ۱۳- انجیر – سدی در خوزستان – محصولی از کرمان ۱۴- غوزه بنبه- در یافت فایل از اینترنت- ربودن ۱۵- کنایه از مشکلی که به طور کامل حل نشده و پس از مدتی دوباره موجب آزار می‌شود

از بالا به پایین

۱- استخوان پزشک – مولد برق ۲- بمب زیر خاکی – شهری در آلمان – نوعی کشتی ۳- تپه و پشته – عقل و خرد – واحد نظامی ۴- اول روز – از آلات عزاداری محرم – هدهد- مانند و شبیه ۵- تیم فوتبالی در فرانسه – حریت – برنج شوستر ۶- خونپها – درختی با برگ‌های پنجه‌ای – کار آگاه به دنبال آن است ۷- تکرار حرفی – از ورزش‌هاست – ضمیر مخاطب – پادگان ۸- کلام معتبر – سندیکای صنفی – گاز تنفسی ۹- سازمان کشورهای عرب صادر کننده نفت – پدر بزرگ – اشکال نرم افزاری – رود آرام ۱۰- حاکم شراپخوار بنی‌امیه – از غذاهای فرنگی که پخت آن در ایران هم رایج است – ثنا ۱۱- اولین قومی که در ایران تشکیل حکومت داد – از شهرهای استان گلستان – خبرگز برای اتابا ۱۲- عیدوتبنامی – یار شفیق – پوست درخت خرما – شیمی کرین ۱۳- نفت درای شمال – ماترک – پروفیسور حیوانات ۱۴- از فلاسفه تجربی انگلیسی – مشورت – نوعی حالت خوابیدن ۱۵- آخرین فرزند خانواده – کتاب شعر اقبال لاهوری، شاعر و متفکر پاکستانی